

علل شکست پرسترویکا

نویسنده: David Kotz
از دانشکده اقتصاد دانشگاه ماساچوست

و چشم انداز آینده روسیه

منبع: Monthly Review september 1992

ترجمه: پرویز صداقت

□ مقدمه مترجم

اصلاحات سیاسی - اقتصادی گورباچف در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، مدعی ساخت یک نظام سوسیالیستی دموکراتیک بود، اما در عمل، «سوسیالیسم واقعا موجود» را نیز مضمحل کرد و فرایند متزلزل تبدیل مناسبات اقتصادی جامعه به شیوه سرمایه‌داری را جایگزین آن ساخت. مقاله حاضر به تشریح و تبیین این موضوع می‌پردازد و علت تغییر شکل اصلاحات اقتصادی در شوروی را مورد بحث قرار می‌دهد.

کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، بحران‌های به مراتب حادث‌تر و خطرناک‌تری را در مقایسه با بحران دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شوروی، از سرگذرانده‌اند و مضمحل نشده‌اند، اما اتحاد شوروی، بر اثر بحرانی با ابعاد کوچک‌تر، از هم فروپاشید؛ چرا؟ فرضیه اصلی نویسنده این است که نظام شوروی اساساً فاقد طبقه حاکم و علاقمند به حفظ ساخت سوسیالیستی نظام بود. نوع ارتباط طبقه حاکم در شوروی با نظام، عمدتاً با منافع مادی و رشته‌های سنت - هر دو - بسته شده بود. هنگامی که آنان دریافته‌اند که درچارچوب سرمایه‌داری از منافع مادی به مراتب بیشتری بهره‌مند می‌شوند، رشته‌های سنت را گسستند و شتابان، سرمایه‌داری را برگزیدند.

اکنون چند جریان اصلی در جناح‌بندی‌های روسیه وجود دارد: نخست، طرفداران روش به اصطلاح «شوگ درمانی» و حرکت شتابان به سوی سرمایه‌داری.

دوم، جناح طرفدار حرکت آرام و کنترل شده به سوی سرمایه‌داری.

سوم، ملی‌گرایان طرفدار احیای اتحاد شوروی بزرگ.

چهارم، خطوط مختلف و پراکنده سوسیالیستی، از استالینیست‌ها گرفته تا طرفداران سوسیالیسم دموکراتیک.

البته، در عمل، صف‌بندی دقیقی در این جناح‌ها وجود ندارد و گاه برنامه‌های شان در هم تنیده می‌شود. جریان اول، اکنون بر روسیه حاکم است و برنامه اقتصادی منسجمی دارد که همان روش به اصطلاح «تعدیل ساختاری اقتصاد» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است؛ یعنی، سیاست‌های شتابان خصوصی

کردن و آزادسازی و عدم مداخله دولت در اقتصاد. به نظر نمی‌رسد هیچ یک از جناح‌های دیگر به برنامه‌های منسجمی برای اصلاح اقتصاد شوروی دست یافته باشند. اما، به ویژه، جناح طرفدار حرکت آرام و حساب شده به سوی سرمایه‌داری در زمانی طولانی‌تر، از حمایت کارفرمایان صنعتی جدید و مدیران این واحدها بهره‌مند می‌شود. جریان‌های دموکراتیک و سوسیالیستی نیز، در صورت استمرار فضایی نیمه دموکراتیک در شوروی، به اپوزیسیون قدرتمندتری تبدیل خواهند شد.

اما آنچه نویسنده پیش‌بینی کرده و به عنوان یکی از متغیرهای اصلی (و اصلی‌ترین متغیر) معادله اصلاحات شوروی به شمار آورده، وجود مقاومت مردمی در برابر اصلاحات شوگ درمانی راست‌گرایان افراطی است.

انحلال پارلمان شوروی توسط یلتسین، مقاومت پارلمان، حرکت‌های اعتراضی آمیز و تهاجمی هواداران پارلمان و تهاجم نهایی ارتش به پارلمان که گویی کودتای دوم روسیه است، هنگامی رخ داد که توده مردم، بی‌تفاوت و بی‌توجه به آنچه می‌رفت سرنوشت خود و کشورشان را رقم زدند، در خانه و خیابان تنها نظاره‌گر بودند و یا در پی تهیه آذوقه روزانه و فارغ از همه حوادث، اوقات را در فروشگاه‌ها و بازارها می‌گذراندند. علت بی‌تفاوت شدن توده‌های مردم نسبت به تحولات سیاسی چیست؟ در این زمینه نکات قابل تأملی وجود دارد:

□ الف - زیستن طولانی مدت در چارچوب یک نظام ایدئولوژیک، دگرگینسی رهبران - از ارتدوکس‌های طرفدار نظام سوسیالیسم دولتی به هواداران سینه‌چاک سرمایه‌داری و بازار - و در نهایت، بختک شکست آرمان‌ها، بی‌تفاوتی مردم و اندیشه‌ی عافیت‌جویی صرف را در پی داشته است.

□ ب - اجرای سیاست‌های اقتصادی شوگ درمانی، با برهم زدن پیکره بندی طبقاتی، ثروتمند شدن بی حساب و کتاب برخی گروه‌ها، کاهش شدید سطح رفاه اکثریت مردم، اندیشه عمومی را «سیاست‌زدایی» کرده است.

به هر تقدیر، روان‌شناسی اجتماعی توده‌هایی که سالیان سال در چارچوب بسته دیکتاتوری‌های ایدئولوژیک زیسته و یکباره بی‌بنا رها شده‌اند و اکنون به سیاست شوک اقتصادی گرفتار آمده‌اند، بررسی‌ها، فرضیه‌سازی‌ها و آزمون‌های بیشتری را می‌طلبد.

گرفت، اما تمامی کشورهای اصلی سرمایه‌داری، با پذیرش اصلاحاتی که نهادهای اصلی نظام را تغییر نداد، به بقای خود ادامه دادند.

چرا بحران ۱۹۸۵-۱۹۷۵ شوروی و کوشش‌های اصلاح‌جویانه‌ای که در پی آن انجام شد، چنین نتیجه‌ی متفاوتی به بار آورد؛ پاسخ به این سؤال از اهمیت خاصی برای چپ‌گرایان در سرتاسر جهان برخوردار است.

خواه نظام شوروی سابق را سوسیالیستی بدانیم و خواه ندانیم، این نظام ویژگی‌هایی داشت که بیشتر چپ‌گرایان آن را سوسیالیستی می‌دانند: مالکیت عمومی وسایل اصلی تولید، برنامه‌ریزی اقتصادی هدایت‌کننده اقتصاد، حفظ اشتغال کامل و ارائه مجموعه‌ای از حقوق و منافع اجتماعی برای کارگران، اما این نظام بر اثر ماهیت مقتدرانه و به شدت متمرکز دولت و نهادهای اقتصادی آن و نبود آزادی‌های مدنی یا فرایندهای دموکراتیک در جامعه، مختل شد.

* دیوید کاتز نویسنده مقاله، از اعضای دپارتمان اقتصاد دانشگاه Amhersta ماساچوست آمریکا است.

■ در سال ۱۹۸۵، رهبران شوروی در واکنش به یک دهه بحران فزاینده اقتصادی و اجتماعی، مبتکر برنامه اصلاحاتی شدند که به «پرسترویکا» معروف است. شش سال بعد، حکومت شوروی و نظام اقتصادی سوسیالیسم دولتی حاکم بر آن مضمحل شد. اکنون روسیه و سایر حکومت‌هایی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل می‌دادند، شتابان به دنبال پی‌ریزی نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری‌اند.

حرکت سریع، از بحران تا اصلاحات و از اصلاحات تا فروپاشی و تحول بنیادی یک نظم استقرار یافته نسبتاً جوان که تا این اواخر کاملاً پائیات به نظر می‌آمد، یک تحول تاریخی نامتداول است. معمولاً نظام‌های اجتماعی به خوبی استقرار یافته در کشورهای قدرتمند، در غیاب یک انقلاب قهرآمیز یا شکست نظامی، به ناگهان مضمحل نمی‌شوند. در دهه ۱۹۳۰، ایالات متحده رکودی را تجربه کرد که به روشنی، بسیار حادث‌تر از بحران شوروی بود که در اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. با وجود این، رکود آمریکا به فروپاشی اقتصادی یا سیاسی منجر نشد. جهان سرمایه‌داری، به طور کلی، رویاروی رکودی بزرگ قرار

می‌کرد، بررسی کنیم، نه برنامه‌ای منسجم، بلکه تنش‌ی بین دو سمت‌گیری بالقوه متفاوت را در اصلاح اقتصاد شوروی می‌بینیم. يك سمت‌گیری، دمکراتیک کردن نهادهای اقتصادی، از جمله موسسات و نظام برنامه‌ریزی است. سمت‌گیری اصلاح‌جویانه دوم، دخالت دادن عناصر بازار در اقتصاد است.

هر اقتصاد مدرنی در جهان واقعی، مرکب از برنامه‌ریزی و نیروهای بازار است. هیچ نظامی نمی‌تواند تنها یکی یا دیگری را داشته باشد. دست کم در ظاهر، هدف برنامه اولیه اصلاحات، خلق سوسیالیسم دمکراتیک بود که در آن برنامه‌ریزی دمکراتیک و مؤسسات دمکراتیک بر نهادهای اقتصادی مسلط‌اند و در کنار آن، بازار نقشی فرعی را ایفاء می‌کند. تردیدی نیست که در برنامه اولیه اصلاحات، هیچ چشم‌اندازی از واگذاری فعالیت‌های اقتصادی به بخش خصوصی وجود نداشت. در واقع، گورباچف نوشت که «سوسیالیسم و مالکیت عمومی که سوسیالیسم بر آن مبتنی است، عملاً متضمن امکانات نامحدودی برای پیشرفت فزاینده اقتصادی است»^۶ اما در هم آمیختن بازار و دمکراسی، کار آسانی نیست، همچنان که فرایند اصلاحات توسعه می‌یافت، عناصر بازار در برنامه گسترش، گسترش و نفوذ بیشتری پیدا کرد و دست‌آخ، معرف اصلاحات شد. همچنان که این فرایند رخ می‌داد، از بافشاری اولیه برای حفظ مالکیت عمومی مؤسسات کاسته و تعهد به «خصوصی‌سازی» جایگزین آن شد. هدف این فرایند، دیگر نه اصلاحات و دمکراتیک کردن سوسیالیسم، بلکه جایگزین کردن آن با سرمایه‌داری بود. چه شد که این مسئله رخ داد؟

عوامل طبقاتی در تحول «پرسترویکا»

گروهی و به ویژه سوسیالیست‌ها، وسوسه می‌شوند که فروپاشی شوروی و چرخش آن به سوی سرمایه‌داری را به فشارهای خارجی نسبت دهند. فشار جهان سرمایه‌داری عاملی بود که در تمامی طول عمر اتحاد شوروی وجود داشت، اما فروپاشی این نظام پس از آن رخ داد که اتحاد شوروی و متحدانش بالاخره به برابری نظامی با جهان سرمایه‌داری دست یافتند و به رؤیاهای غرب برای حذف سوسیالیسم با فتح نظامی پایان بخشیدند. نمی‌توان تصور کرد سازمان «سیا» که هرگز قادر به حذف حکومت کاسترو در دو قدمی امریکان بوده است، سازمان دهنده فروپاشی شگفت‌انگیز ابرقدرت شوروی باشد.

یکی از عوامل مؤثر در فرایند فروپاشی، فشار خارجی بوده، اما این رخدادها اساساً بر اثر نیروهای درونی نظام سوسیالیسم دولتی پدید آمده است. نظر ارائه شده در این مقاله این است که فرایند اصلاحات در نظام سوسیالیسم دولتی به توسعه ائتلافی از گروه‌ها و طبقات منجر شد که از گذار به سرمایه‌داری سود می‌بردند. دقیقاً به خاطر ماهیت غیر دمکراتیک نظام سوسیالیسم دولتی در شوروی بود که ائتلاف هوادار سرمایه‌داری با قدرت بسیار رشد پیدا کرد. در شرایط سیاسی و اقتصادی هر دم پراشوب‌تری که بر اثر فرایند اصلاحات پدید آمد، این ائتلاف توانست چیرگی سیاسی بیابد و اکنون در پی آن است که برنامه‌اش را عملی کند.

در آغاز فرایند اصلاحات، رهبری رده بالا با این مسأله روبرو شد که چگونه نظامی را که هرگز به شکل دمکراتیک عمل نکرده است، دمکراتیزه کند و چگونه در نظامی مبتنی بر سلسله مراتب، این کار از بالا انجام شود؟ نخستین گام، سیاست «گلاسنوست» یا علنی شدن اطلاعات و بحث‌های سیاسی، از جمله در رسانه‌های رسمی بود. هدف این سیاست امکان‌پذیر کردن نوع تغییر سیاسی مورد نظر رهبران بود. تصور می‌شد که برای برانگیختن ابتکارها، دمکراتیک کردن نهادهای اقتصادی و درگیر کردن مردم در فرایند اصلاحات اقتصادی، گشودن بحث‌هایی درباره مشکلات جامعه و راه‌حل آن‌ها ضروری است. «گلاسنوست» به سرعت جریانی از مباحثات را پدید آورد.

یکی از پیامدهای «گلاسنوست» که احتمالاً برای مبتکرانش غیر منتظره بود، آغاز شکل‌گیری «جامعه مدنی» در اتحاد شوروی بود. بیان آزادانه مواضع سیاسی گوناگون در رسانه‌ها آغاز شد و تشکل‌های آزاد شروع به سازماندهی افرادی کردند که از نظر دولت مواضعی غیر مجاز داشتند. به این ترتیب، مواضع ناسیونالیستی، ضد سامی، ضد سوسیالیستی و مواضع طرفدار

می‌توان این اختلال را به عنوان عناصر روابط غیر سوسیالیستی در نظر گرفت که برخی سرمایه‌داری‌اند و برخی فنودالی.

با بررسی تحولات فرایند اصلاحات در شوروی و بزرگ‌ترین حکومتش روسیه، از سال ۱۹۸۵ به بعد می‌توان فروپاشی سوسیالیسم دولتی در شوروی سابق را تبیین کرد. «پرسترویکا» نیروهای اجتماعی را رها کرد و این نیروها در نهایت نظام سوسیالیسم دولتی را مضمحل کردند و حرکت شتابان «شوک درمانی» کنونی به سوی سرمایه‌داری را پدید آوردند.

ظهور پرسترویکا

نظام سوسیالیسم دولتی در اتحاد شوروی، به رغم ویژگی‌های منفی و مشکلات بسیاری، از زمان شکل‌گیری در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰، به عنوان يك نظام اقتصادی نسبتاً موفق مطرح بود. این نظام، صنعتی شدن و رشد سریع شهرنشینی، افزایش قابل ملاحظه سطح زندگی، مردمی با تحصیلات بسیار بالا و سطح بالایی از تامین اجتماعی را برای کارگران در پی آورد. می‌توان ادعا کرد که تا اواسط دهه ۱۹۷۰، نظام سوسیالیسم دولتی موفق شد به نحو فزاینده‌ای شکاف اقتصادی بین خود و سرمایه‌داری پیشرفته را کاهش دهد. مسلم است که شوروی و متحدانش به عنوان قدرت‌های سیاسی و نظامی برابر با امریکا و متحدانش ظهور کرده بودند و می‌توانستند در بسیاری از زمینه‌ها، مانند: علوم، تکنولوژی و ورزش، نشانگر دستاوردهای مهمی باشند. در سال ۱۹۷۵، اگر کسی ادعا می‌کرد که آینده از آن این نظام است، می‌توانست شواهد مطلوب بسیاری در حمایت از ادعایش ارائه کند.

اما اواسط دهه ۱۹۷۰ نقطه عطف روید فزاینده توسعه نظام سوسیالیسم دولتی بود. از آن زمان، نظام وارد بحرانی شد که نشانه‌های آن نرخ کاهنده رشد اقتصادی، آگاهی از افزایش - نه کاهش - شکاف اقتصادی با غرب، آگاهی فزاینده از تفاوت بسیاری که هنوز بین سطوح زندگی در شرق و غرب وجود داشت، علانم روبرو گسترشی از تباهی اجتماعی (جرایم، بزهکاری‌های جوانان، افراط در مصرف مشروبات الکلی، رشوه‌خواری) و افزایش اعتراضات سیاسی در داخل بود.^۱

این ویژگی‌های بحران، در دهه بعد تشدید شد. به دشواری می‌توان نتیجه‌ای جز این گرفت که انتخاب «میخائیل گورباچف» به دبیرکلی حزب کمونیست واکنشی نسبت به این بحران در حال تعمیق بود. او برنامه‌های جاه‌طلبانه‌اش را برای اصلاحات پنهان نکرد. انتخاب وی به جای رقبای محافظه‌کارش نشان دهنده آگاهی رهبران رده بالا از ضرورت کوششی تازه در مقابله با بحران در حال تعمیق بود.

با مطالعه کتاب «پرسترویکا»^۲ گورباچف که در سال ۱۹۸۷ نوشته شد، می‌توان به تشخیص «گورباچف» از بحران و راه‌حلی که وی برای آن تجویز می‌کرد، پی برد. او در آن کتاب بیماری‌های نظام شوروی، مانند: هدر رفتن مواد خام، ناکارآمدی، انطباق کند با تکنولوژی‌های جدید و انعطاف‌ناپذیری مدیریت متمرکز را برشمرد. گورباچف بحث کرد که بحران‌ها محدود به سرمایه‌داری نمی‌شود:

«تجربه تاریخی نشان داده است که جامعه سوسیالیستی در قبال بحران‌های سیاسی - اجتماعی بیمه نیست».

او بحث کرد که ریشه بحران شوروی را باید در نقایص شکل خاص سوسیالیسمی یافت که در شوروی ساخته شد. از جمله این نقایص، به ویژه «تمرکز بیش از حد مدیریت، چشم‌پوشی بر تنوع زیاد انگیزه‌های انسانی، برآورد ناچیز سهم فعالی که مردم در زندگی اجتماعی ایفاء می‌کنند...»^۳ بوده است. بر پایه نظر گورباچف، نقص اساسی این نظام فقدان دمکراسی و راه‌حل «دمکراتیک کردن تمامی جنبه‌های اجتماع»^۴ بوده است. او تأکید کرد که نتیجه، «تقویت سوسیالیسم است، نه جایگزینی آن با يك نظام متفاوت»^۵. هنگامی که تغییرات اقتصادی مشخصی را که گورباچف توصیه

گزارشگران تلویزیون ناگهان آزادی بسیار به دست آوردند تا آن چه را می‌خواهند، گزارش کنند. در اوضاع و احوال جدید، نویسندگان، هنرمندان، بازیگران و دانشگاهیان جایگاه مناسبی در طرح نظراتشان برای مردم یافتند. هنگامی که انتخابات آزاد امکان پذیر شد، بسیاری از اعضای گروه کوچک اما پرهیاهوی روشنفکران به مقامات بالا رسیدند.

شایان توجه است که شمار بسیاری از آنان به تصویر آرمانی شده قرن نوزدهمی سرمایه‌داری معتقدند که در آن، سرمایه‌داری، به مثابه نظام آزادی اقتصادی و فرصت برای همگان است. احتمالاً «میلتون فریدمن» در مسکو و سن پترزبورگ هوادارانی بیش از نیویورک و بوستون دارد. شاید این امر تا اندازه‌ای یک مسأله ایدئولوژیک باشد. همچنان که ایدئولوژی مربوط به نظام قبلی بی اعتبار می‌شد، روشنفکران شیفته ایدئولوژی متضاد آن شدند. اگر قبلاً رسانه‌های رسمی، تمامی حقیقت را نگفته بودند. احتمالاً حقیقت یکسره با چیزهایی که پیش از این گفته شده بود، تضاد داشت.

اما احتمالاً در پس این دگرگونی واقعیت، زمینه محکمی از منافع مادی وجود دارد. روشنفکران در نظامی که درهای آن باز شده بود، به طور روزافزونی آگاه می‌شدند که روشنفکران کشورهای سرمایه‌داری غرب در اغلب زمینه‌ها سطح زندگی بسیار بهتری از آنان دارند. از این مهم‌تر، شاید آنان دریافته‌اند که متخصصان و روشنفکران غربی نسبتاً دارای امتیازاتی بیش از آنان هستند. احتمالاً این امر در بیشتر موارد درست است. با وجود این، اغلب در این زمینه مبالغه می‌شود. روشنفکران مسکو به روشنفکران غربی گله می‌کنند که در مقایسه با کارگران یقه آبی، مزایای مادی اندکی دارند یا اصلاً از مزایایی بهره‌مند نیستند و این را دلیلی در بی عدالتی نظام می‌دانند.

اما اگر تنها حامیان سرمایه‌داری، کارفرمایان و روشنفکران بودند، هرگز جایگاه سیاسی مسلطی را که اکنون از آن برخوردارند، به دست نمی‌آوردند. سومین گروه عمده حامی سرمایه‌داری، احتمالاً بخش اصلی نخبگان

سرمایه‌داری، در کنار بسیاری از نظرات دیگر، فضایی برای ابراز وجود یافتند. در سال ۱۹۸۹ رژیم، روند دموکراتیک کردن نهادهای سیاسی را آغاز کرد. انتخابات نسبتاً آزادی در سطح ملی برای کنگره جدید نمایندگان خلق و برخی اداره‌های شهری و منطقه‌ای برگزار شد. با پیروزی انتخاباتی مخالفان حزب کمونیست که برخی به صراحت منتقد حزب کمونیست و برخی به صراحت منتقد سوسیالیسم بودند، حزب کمونیست تحقیر شد. برای چند نسل، معنی سوسیالیسم، وجود نظام سوسیالیسم دولتی و تسلط حزب کمونیست بود؛ بنابراین، به رغم پذیرش فراگیر آنچه می‌توان ارزش‌های سوسیالیستی به شمار آورد (یا زیر این عنوان قرار می‌گیرند)، مواضع ضد سوسیالیستی در میان مردم محبوبیت پیدا کرد.

در جامعه شوروی سه گروه اصلی از حرکت به سوی سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کردند. نخست - و از همه ضعیف‌تر - طبقه جدید کارفرمایان بود. در مراحل اولیه اصلاحات، فرصت فعالیت‌های اقتصادی خصوصی در مقیاس کوچک، به ویژه در تجارت، خدمات و کشاورزی، افزایش داده شد. پیش از این، طبقه‌ای غیر قانونی و نیمه قانونی از صاحبان کسب و کار خصوصی در شوروی وجود داشت که برخی افراد آن بسیار ثروتمند بودند. اکنون این طبقه رشد پیدا می‌کرد و به جایگاه مشروع‌تری دست می‌یافت. آنان سازماندهی و پیگیری فعالانه منافع‌شان را در عرصه عمومی آغاز کردند. نفع شخصی آنان در گسترش دامنه فعالیت خصوصی و افزایش آزادی عمل نهفته بود. اما آنان تاکنون گروه ذینفع نسبتاً کوچکی بوده‌اند.

گروه دومی که فعالانه از حرکت به سوی سرمایه‌داری پشتیبانی کرد، گروه روشنفکران بود. روشنفکران شوروی به لحاظ سیاسی، گروه نسبتاً ضعیفی را تشکیل می‌دادند که اکثریت‌شان سرسره‌ده رژیم و اقلیت کوچکی از آنان، سخنگوی مواضع مخالفان بودند. «گلاسنوست» و ایجاد فضای دموکراتیک، این گروه را قادر کرد تا به جایگاه بسیار مؤثری دست یابد. روزنامه‌نگاران و



ایتالیا) و یا اعطای امتیاز (مانند سوئد و ایالات متحد) نظام را نجات دهد. نظام بدیل، طبقه حاکم را تهدید می‌کند زیرا به مفهوم از دست دادن کامل شرایط ممتاز این طبقه در جامعه بود. سوسیالیسم دولتی، همانند سرمایه‌داری، گروه حاکمی را پدید آورد که نظام را اداره می‌کرد و وضعیت ممتازی در آن داشت. اما برخلاف سرمایه‌داری، گروه حاکم سوسیالیسم دولتی، مالک وسایل تولید نبود. به علاوه، بر پایه ایدئولوژی رسمی، تصور می‌رفت که گروه حاکم سوسیالیسم دولتی، اقتصاد و دولت را فارغ از منافع شخصی و به منظور منافع مستقیم طبقه کارگر اداره می‌کند. از آن جا که این نظام غیر دموکراتیک و مقتدرانه بود، کارگران که تصور می‌رفت سودبران اصلی نظام اند، هیچ قدرتی برای تامین جایگاه رسمی شان به عنوان طبقه حاکم نداشتند. رهبران انقلاب روسیه بر این باور بودند که یک دولت کارگری بی می‌ریزند. پس از مرگ آنان ایدئولوژی و سنت، بسیاری از ویژگی‌های سوسیالیستی سوسیالیسم دولتی را حفظ کرد.

اما گروه حاکم به جز سنت هیچ پیوند ساختاری محکمی با نظام سوسیالیسم دولتی نداشت. دموکراتیک کردن حقیقی نظام، احتمالاً اکثریت بزرگ طبقه حاکم را از مواضع رده بالا حذف می‌کرد و از مزایای مرتبط با مواضع رهبری می‌کاست. گروهی که از دموکراتیک کردن سوسیالیسم سود می‌برد، طبقه کارگر بود. اما این طبقه قدرتی برای اداره این فرایند نداشت. تنها انتخابی که طبقه کارگر می‌توانست داشته باشد از میان گروه بندی‌های مختلف طبقه حاکم بود. یلتسین و مشاورانش به خاطر مخالفت شان با نظام قبلی و ادعای شان در دموکراتیک کردن جامعه، قادر بودند با حمایت اولیه اکثریت، رهبری را به دست گیرند. اما پس از انتخاب یلتسین به ریاست جمهوری روسیه، به زودی مشخص شد که وی رهبر نخبگان سابق است که به صراحت سرمایه‌داری را بهترین انتخاب خود می‌دیدند.

با وجود این که رخدادهای تصادفی و شخصیت‌ها در این تحولات نقش داشت، اما مهم‌ترین عامل ساختاری شکست سوسیالیسم غیر دموکراتیک دولتی، ناتوانی آن در توسعه طبقه حاکم به منظور حفاظت و پشتیبانی از نظام بود. هنگامی که نظام دچار بحران نسبتاً جدی اقتصادی و اجتماعی شد، گروه حاکم، نظام را رها کرد و سرمایه‌داری را برگزید. در صورت درست بودن این تحلیل می‌توان گفت که چگونه این نظام اقتصادی-اجتماعی نسبتاً موفق و به ظاهر باثبات، چنین سریع و مسالمت‌آمیز، سقوط کرد.

مشکلات اقتصادی، فشارهای خارجی و افکار عمومی

تا سال ۱۹۹۱ اتحاد گروه‌های طرفدار حرکت به سمت سرمایه‌داری، جایگاه مسلط را نیافت. انتخابات مارس ۱۹۹۰ بسیاری از طرفداران سرمایه‌داری را در مجلس جمهوری و در ادارات شهرداری‌های مسکو و لنین‌گراد به کار گمارد. در ژوئیه همان سال، «یلتسین» در اعتراض به این که تغییرات اقتصادی بیش از حد آهسته است، حزب کمونیست را ترک کرد. هنوز سخن اصلی در اصلاحات اقتصادی، رفرم سوسیالیستی بود. اما اوضاع تغییر می‌کرد. در سال ۱۹۹۱ ناگهان تقاضا برای «بازاری کردن» اقتصاد و «خصوصی کردن» مؤسسات، شعارهای اصلی شد.

در روسیه، شعار «خصوصی کردن» به چند جهت شعار مبهمی است. برای یک غربی خصوصی کردن معنای روشن واگذاری مؤسسات دولتی به مؤسسات خصوصی - خواه به گونه مالکیت فردی و خواه به گونه مالکیت سهامی - است. تعبیر بهتر فرایند موجود در روسیه می‌تواند «دولت‌زدایی» باشد، زیرا این اصطلاح، اگر در روسیه به کار می‌رود، صرفاً به معنی خارج کردن مؤسسات از مالکیت دولت مرکزی است و ماهیت شکل جدید مالکیت را مبهم می‌گذارد. بسیاری از مردم با این امید که مؤسسات دولتی به بنگاه‌هایی در مالکیت کارکنان و در مدیریت کارکنان تبدیل می‌شود، از خصوصی کردن حمایت می‌کنند. بسیاری از چپ‌گرایان روسیه از چنین حرکتی هواداری می‌کنند. برخی از آنان استدلال می‌کنند که این کار، چشم‌انداز مارکسی

سیاسی و اقتصادی نظام سوسیالیسم دولتی اند. به نظر می‌رسد اغلب رهبران نهادهای سیاسی و اقتصادی اصلی نظام سابق (رهبران حزب کمونیست، نهادهای دولتی و وزارتخانه‌های اقتصادی) سرمایه‌داری را برگزیده‌اند. این گروه به اتحاد حامی سرمایه‌داری، قدرت سیاسی و اجتماعی داده است. به استثنای «آناتولی سوبچک»، شهردار سن پترزبورگ، تمامی حامیان اصلی سرمایه‌داری، در گذشته مواضع بسیار بالائی در میان نخبگان سیاسی و اقتصادی داشته‌اند. یک نمونه تیبیک، «یوری آفاناسیف» رهبر بلوک روسیه دموکراتیک در پارلمان روسیه است که پایه حمایت پارلمانی از بوریس یلتسین رئیس جمهوری روسیه به شمار می‌رود. «آفاناسیف» رئیس مدرسه عالی «کمسومول» بوده و در مقام عضو تحریریه «کمونیست» نشریه تئوریک حزب کمونیست خدمت کرده است. به علاوه، یلتسین، مشاوران نزدیکش و «گاوریل. ک. پوپوف» (مدافع مشهور بازار آزاد و شهردار مسکو) از نخبگان سابق هستند.

من در سفری به مسکو در ژوئیه و اوت ۱۹۹۱ گزارش دست اولی از یک میهمانی شام آخر هفته دریافت کردم. این گزارش بیانگر چیزی درباره تحول برخی خانواده‌های حاکم در کمونیسم شوروی است که در آن میهمانی حضور داشتند. طبق اطلاعات من، تمامی افراد حاضر، از صاحبان مواضع بالا در نهادهای نظامی قبلی به صاحبان کسب و کار تبدیل شده بودند. پسر بزرگ «میخائیل سولسف»، ایدئولوگ اصلی حزب کمونیست (که اکنون فوت کرده است) یک بانکدار تجاری است که در بانکی مشغول به کار است که از مالکیت دولت به مالکیت سهامی مشترک درآمده است. دختر بزرگ «برژنف» به کسب و کار پرداخته است. حتی، از شوخی روزگار، «دیمیتری ساخاروف» پسر فیزیکدان و ناراضی معروف «آندره‌ی ساخاروف» که در آن میهمانی حاضر بود، اکنون مشغول کسب و کار است. آن‌ها اتومبیل‌های لوکس «لادا» را با مرسدس بنز عوض کرده‌اند و تنها شکایتشان این است که اکنون بسیار سخت‌تر از قبل کار می‌کنند.^۷

چرا بسیاری از نخبگان سابق، سرمایه‌داری را برمی‌گزینند؟ برخی ناظران معتقدند در دهه‌های گذشته، آنان این اعتقاد را که بر یک نظام کارگری حکم می‌راند از دست داده و در واقع، چونان پیگیران بی‌اعتقاد قدرت و امتیاز عمل می‌کرده‌اند. در عین حال که نخبگان از مزایای بسیاری بهره می‌بردند، به تدریج درمی‌یافتند که در مقایسه با گردانندگان نظام‌های سرمایه‌داری غرب از چه مزایای مادی اندکی بهره‌مندند. افشاگری درباره خانه بیلاقی «اریش هونکر» رئیس جمهوری آلمان شرقی سابق نشان می‌دهد که رهبر ثروتمندترین حکومت اردوگاه شوروی، صاحب خانه‌ای بیلاقی، پست‌تر از آنچه که یک دندانپزشک نسبتاً موفق امریکایی می‌تواند داشته باشد، بوده است.

می‌توان پذیرفت بسیاری از این نخبگان که دیگر اعتقادی به ایدئولوژی رسمی نظام نداشتند، وقتی سمت‌گیری آینده نظام مورد تردید قرار گرفت، به خاطر منافع شخصی‌شان، شیفته سرمایه‌داری شدند. به علاوه، این گذار آنان را قادر می‌کرد که به جای صرفاً مدیریت وسایل تولید، مالک آن شوند و آزادانه ثروت شخصی چشمگیری بیاندوزند. آنان علاوه بر افزایش بسیار زیاد سطح مطلق و نسبی زندگی‌شان، با گذار به اقتصاد سرمایه‌داری می‌توانند جایگاه بالای خود را به فرزندان‌شان منتقل کنند. در نظام قبلی چنین امری کاملاً متکی به روابط بود. غیر از اعضای منفرد نخبگان سابق، به نظر می‌رسد برخی نهادهای نظام سابق نیز مجذوب محاسن سرمایه‌داری شده‌اند. در سال ۱۹۹۱، نشریه امریکایی «ریدرز دایجست» تصمیم به انتشار نسخه‌ای به زبان روسی گرفت که در مسکو منتشر شود. شرکای تجاری که آنان اختیار کردند، نه ناراضیان سابق یا حتی سرمایه‌داران جدید، که انتشارات «پروگرس»، «اینترنشنال بوکز» (توزیع کننده) و «فرست مادل پرینتر» (یکی از سازمان‌های حزب کمونیست سابق) بودند. نخستین شماره این کار مشترک، مقاله مشخصی داشت: «ده افسانه درباره بی‌خانمانی در امریکا» که در آن کوشش شد این گمان که در امریکا مسأله مهم بی‌خانمانی وجود دارد، از ذهن‌ها زود شده.

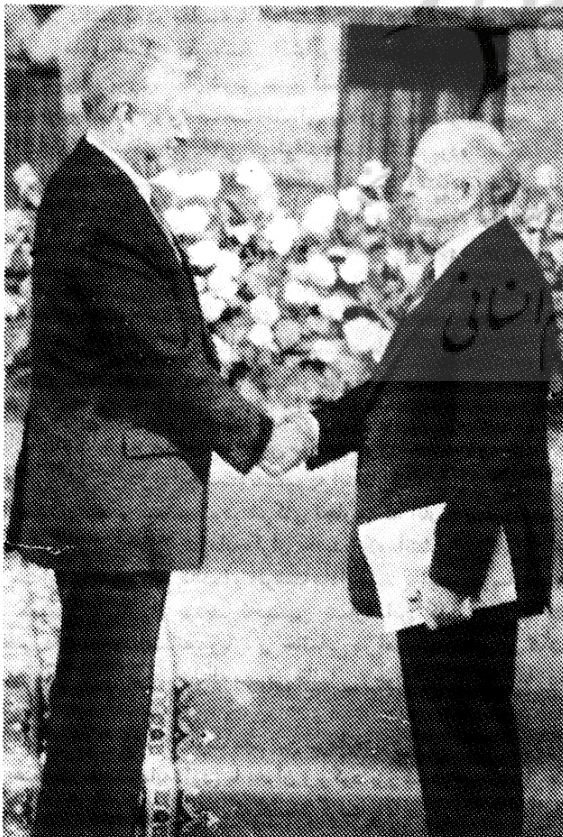
این نکته، نشان دهنده تفاوت مهم بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم دولتی است. هنگامی که سرمایه‌داری با بحران و رکود بزرگ مواجه شد، از طبقه سرمایه‌دار حاکمی برخوردار بود که تصمیم گرفت یا با سرکوب (مانند آلمان و

جدول بندی مجدد بدهی‌ها یا بخشودگی آن‌ها، تخصیص اعتبارات کم هزینه، پرداخت مستقیم ارزهای قوی یا کالا و سرمایه گذاری خصوصی غرب. همچنان که شرایط اقتصادی اتحاد شوروی سابق پیوسته بدتر می‌شد، بایستی جذابیت کمک‌های عمده خارجی به نحو فزاینده‌ای افزایش می‌یافت. در مبارزه سیاسی داخلی بر سر سمت گیری تحولات اقتصادی، این واقعیت که يك طرف احتمالاً می‌توانست وعده دهد که اگر مسیر مطلوبش برگزیده شود میلیاردها دلار کمک مالی خارجی به کشور سرازیر خواهد شد، امتیازی محسوب می‌شد. برنامه‌های بدیلی که به شکلی مستلزم حفظ سوسیالیسم بود، مستلزم قطع کمک‌های خارجی نیز می‌شد.

ممکن است بحث شود که حرکت از رفم سوسیالیستی به سرمایه‌داری، صرفاً پیامد انتخابات نسبتاً آزاد دولت بود که به تمایل عمومی مردم به سرمایه‌داری توسط رهبران منتخب جدید، جامه عمل پوشاند. اما نظرات مردم درباره اقتصاد، این تفسیر را متناقض می‌کند. در ماه مه ۱۹۹۱ يك سازمان رای گیری آمریکایی بررسی جامعی درباره گرایش‌های عمومی در برخی کشورها، از جمله فدراسیون روسیه انجام داد. وقتی از روس‌ها سؤال شد که خواهان چه جامعه‌ای هستند، ۱۲ درصد «يك جامعه سوسیالیستی را در همان چارچوبی که در گذشته داشت» انتخاب کردند و ۴۲ درصد «نوع دمکراتیک‌تری از سوسیالیسم» را برگزیدند.^{۱۰}

بنابراین يك اکثریت ۵۴ درصدی، شکلی از سوسیالیسم را برگزیدند. ۲۷ درصد دیگر «شکل تعدیل شده‌ای از سرمایه‌داری را همچنان که در سوند یافت می‌شود» برگزیدند و تنها ۲۰ درصد «شکل بازار آزاد سرمایه‌داری را به گونه‌ای که در ایالات متحد یا آلمان دیده می‌شود» انتخاب کردند.^{۱۱} با وجود این، رهبران طرفدار سرمایه‌داری به گونه‌ای حرکت کرد که تنها مطلوب اقلیت کوچکی از مردم روسیه است.

همان رای گیری به روشنی نشان دهنده حمایت قدرتمند مردم روسیه از مالکیت دولتی کسب و کار بود. وقتی سؤال شد چه فهرستی از فعالیت‌ها باید صرفاً توسط دولت یا صرفاً توسط بخش خصوصی و یا توسط هر دو اداره شود، پاسخ اکثریت به این ترتیب بود:



سوسیالیسم را برآورده می‌سازد. طرفداران مالکیت کارکنان، در پارلمان روسیه آن قدر قدرت داشتند که در قانون خصوصی سازی مصوب تابستان ۱۹۹۱ موادی را بگنجانند که مالکیت کارکنان را تشویق کند. با وجود این، گروه یلتسین با این روش خصوصی کردن، مخالفت و بر خصوصی کردن به مفهوم متعارف سرمایه‌داری تاکید می‌کند.

شرایط اقتصادی نقش مهمی را در حرکت از اصلاح سوسیالیسم به کوشش برای استقرار سرمایه‌داری ایفا کرد. مهم است توجه کنیم که وضع اقتصادی مایوس کننده کنونی در حکومت‌های جانشین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تنها همین اواخر، یعنی هنگامی که نهاد‌های اصلی سوسیالیسم دولتی حذف شد، توسعه پیدا کرد. در پنج سال نخست حیات «پرسترویکا»، اقتصاد شوروی، اگر چه آهسته، اما به رشد خود ادامه داد: رشد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۵، ۴/۱ درصد، در ۱۹۸۶، ۴/۱ درصد، در ۱۹۸۷، ۱/۳ درصد، در ۱۹۸۸، ۲/۱ درصد و در سال ۱۹۸۹، ۱/۵ درصد بود. تنها در سال ۱۹۹۰ بود که رشد تولید ناخالص داخلی، منفی و ۳/۷- شد. در سال ۱۹۹۱ تولید ناخالص داخلی به شدت با نرخ تخمینی ۱۳- درصد افت کرد.^۸

آغاز انقباض اقتصادی در سال ۱۹۹۰ احتمالاً پیامد تشدید سکون سیاسی در جهت گیری اصلاحات بود. در فوریه ۱۹۹۰ بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست رای به پایان انحصار تضمین شده قانونی‌اش بر قدرت داد. در ژوئیه همان سال، گارد قدیمی که توسط «ایگور لیگاکف» فرماندهی می‌شد آشکارا با «گورباچف» مخالفت کرد. در عین حال که در همان ماه یلتسین حزب کمونیست را ترک کرده بود. به رغم بی‌ثباتی فزاینده سیاسی، برداشت محصول در سال ۱۹۹۰ به بیشترین میزان خود در تاریخ شوروی رسید. اما احتکار فزاینده کالاها به کمبود برخی مواد غذایی منجر شد.

در سال ۱۹۹۱، پس از این که ائتلاف هوادار سرمایه‌داری از قدرت کافی بهره‌مند شد تا نظام قدیمی سمت گیری مرکزی تولید و توزیع را حذف کند، فروپاشی اقتصاد آغاز شد. در اول ژوئیه ۱۹۹۱، «گسپلان» (Gosplan) کارگزاری برنامه‌ریزی مرکزی، و «گسناب» (Gosnab) کارگزاری عرضه، منحل شد و نظام دستورات دولتی و برنامه‌های اقتصادی خاتمه یافت. اما

ائتلاف هوادار سرمایه‌داری هنوز قدرت آن را نداشت که نهاد‌های سرمایه‌داری را به جای آن‌ها تحمیل کند. بنابراین با حذف حلقه‌های اقتصادی قدیمی و عدم جایگزینی آن‌ها با حلقه‌های جدید، آشوب فزاینده‌ای در نظام تولید و توزیع گسترش یافت. اقتصاد دیگر با برنامه‌ریزی مرکزی هدایت نمی‌شد، اما نیروهای بازار نیز توسعه نیافته بود که جانشین آن شود.

آغاز فروپاشی اقتصادی، به همراه روحیه جدایی از اتحاد شوروی که با رشد ناسیونالیسم، جمهوری‌ها را به جدایی از مرکز می‌کشاند، در تابستان ۱۹۹۱ جوی بحرانی آفرید. تلاش کودتای اوت، نتیجه آن جو بحرانی بود. شکست کودتا، یلتسین و متحدانش را قادر کرد که با حذف حزب کمونیست و سپس گورباچف از صحنه، بر اوضاع مسلط شوند. هنگامی که یلتسین به قدرت رسید، جسورانه برنامه‌گذار به سرمایه‌داری را در پیش گرفت.^۹

با وجود این که حرکت از اصلاح سوسیالیسم به سرمایه‌داری اساساً به سبب نیروهای داخلی بوده، فشارهای خارجی نقش کمکی را ایفاء کرده است. این فشارها از دولت‌های عمده غربی، نهاد‌های مالی بین‌المللی که در کنترل آن‌ها است و مشاورانی که به همراه می‌آورند، مانند «جفری ساکس» که در همه جا حاضر است، ناشی شده است. این گروه‌های خارجی، فشار می‌آورند که اتحاد شوروی و سپس دولت‌های جانشین آن، به سرعت نهاد‌های برنامه‌ریزی، مالکیت عمومی، قیمت گذاری سوبسیدی کالاها و خدمات اساسی و تضمین اشتغال را از میان بردارد. آن‌ها خواهان آزاد کردن فوری قیمت‌ها، خصوصی کردن سریع مؤسسات دولتی، حذف اعتبارات و سوبسیدهای دولتی به مؤسسات، قطع فوری برنامه‌های اجتماعی دولت، آزادی سرمایه‌گذاری‌های خارجی و قابلیت تسعیر روبل بوده‌اند. این برنامه به تمامی توسط یلتسین و قیصر اقتصادی‌اش، معاون اول رئیس جمهور، «ایگور گایدار» پذیرفته شده بود.

قدرتی که در پس این تجویز قرار داشت، این بود که در صورت پیروی از این سیاست‌ها جریان‌های خارجی به اشکال مختلف وجود خواهد داشت:

تولید انگیزه می‌بخشد. اما سقوط تولید ادامه یافت. ساخت اقتصاد روسیه به شدت انحصاری است. بسیاری از کالاهای تولیدی و مصرفی، به وسیله تنها یک یا دو مؤسسه تولید می‌شود. آزاد کردن اقتصاد در چنین اقتصادی آن نوع واکنش عرضه‌ای را که پشتیبانان بازار آزاد انتظار دارند در پی نمی‌آورد. در عوض، تولیدکنندگان موجود به آسانی و بدون افزایش تولید، قیمت‌ها را افزایش می‌دهند و نابرابری‌های تازه و حادی در سیستم ایجاد می‌کنند.

مردم از ایستادن در صف‌های طولانی خسته شده‌اند. اما عادت دارند به خرید کالاهای ضروری مورد نیازشان که استطاعتش را دارند بپردازند. قیمت‌گذاری آزاد، کارگران مزدبگیر - از کارگران یقه آبی گرفته تا متخصصانی که قبلاً حقوق مناسبی دریافت می‌کردند - را به ورطه فقر کشانده است. اگر دولت یلتسین گام بعدی را در برنامه‌اش بردارد و به سوبسیدها و اعطای آسان اعتبار به مؤسسات خاتمه بخشد، بسیاری از آن‌ها را به ورشکستگی می‌کشاند و سبب ظهور ناگهانی بیکاری در مقیاس بزرگ در جامعه‌ای می‌شود که با این پدیده ناآشنا است. اگر واردات آزاد، همان‌گونه که شوک درمانی مدافع آن است، امکان‌پذیر شود، بیکاری تشدید می‌شود. بیکاران جدید و فقرای جدید فرصت آن را خواهند داشت که میلیونها یار جدیدی را ببینند که به فروشگاه‌ها می‌روند و اکنون فارغ از صف، آن‌چه را می‌خواهند خریداری می‌کنند. این نتایج برنامه‌گذار سریع به سرمایه‌داری، مخالفت گسترده‌ای را با دولت یلتسین در روسیه ایجاد کرده است. امسال تظاهرات اعتراض‌آمیز بزرگ و متعددی به وسیله گروه‌های مختلف مخالف برگزار شده است. «الکساندر روتسکوی» قائم مقام رئیس جمهور روسیه بر سر برنامه اقتصادی دوم یلتسین با وی مخالفت کرد و هشدار داد که این برنامه، صنعت روسیه، به ویژه مجتمع‌های نظامی - صنعتی را نابود می‌کند. روشن نیست که آیا یلتسین و برنامه‌اش بتوانند با آثار شوک درمانی دوام آورند.^{۱۵}

مشکل اساسی‌تر این است که چگونه روسیه می‌تواند به شکل مؤثری وارد بازار جهانی شود؟ تجربه سرمایه‌داری در قرن اخیر نشان می‌دهد کشورهایی که دیرتر وارد بازار جهانی سرمایه‌داری شده‌اند، مانند آلمان در اواخر سده نوزدهم، ژاپن در سده بیستم و کره جنوبی در دوره بعد از جنگ دوم جهانی، در آغاز با استفاده از اقتصادی که به شدت توسط دولت هدایت می‌شد توانستند در برابر رقبای برتر موفق شوند. هدایت دولتی، شامل برقراری موانعی بر سر راه تجارت آزاد، چیزی است که هر کدام از آن‌ها را قادر کرد بر وضع رقابتی ضعیف اولیه‌شان غلبه کنند و از افتادن به دام وضع نامطلوب تولید کالاهای اولیه و یا کالاهای ساخته شده با دستمزد کم اجتناب کنند.

تجارت آزاد و قابلیت تسعیر روبل، بخشی از استراتژی «شوک درمانی» رهبران کنونی است. این استراتژی احتمالاً بخش اعظم صنایع پیشرفته در روسیه را به نابودی می‌کشاند. زیرا معدودی از این صنایع امروز قادر به رقابت با صنایع جهانی حوزه فعالیت‌شان هستند.^{۱۶}

این استراتژی احتمالاً روسیه را به یک تولیدکننده کالاهای اولیه و کالاهای صنعتی کاربر با دستمزد کم تبدیل می‌کند.

بنابراین، استراتژی‌گذار سریع به سرمایه‌داری، در صورت استمرار آن، با مشکلاتی بیش از صرفاً مقاومت مردمی، با احتمال انفجار اجتماعی روبرو است. به نظر می‌رسد که این استراتژی به توسعه نیروهای تولید در روسیه نمی‌انجامد. بلکه در عوض، توسعه را واپس می‌کشاند. اگر ائتلاف طبقاتی موجود می‌توانست با پیشبرد گذار سریع به سرمایه‌داری، در کنار ثروتمند شدن گروه‌های آن ائتلاف، باعث پیشرفت عمومی اقتصاد روسیه شود، به رغم مخالفت مردمی، این استراتژی به طور بالقوه قابل اتکا بود. اما به نظر نمی‌رسد که این استراتژی احتمال چندانی برای پیشرفت اقتصادی عمومی به جای گذارد. این موضوع نشان می‌دهد که به زودی ممکن است روش دیگری جانشین این استراتژی شود.

اگر معلوم شود که نمی‌توان بر موانع گذار سریع به سرمایه‌داری غلبه کرد، کوشش برای بازگشت به سوسیالیسم دولتی امکان‌پذیر است. با این وجود، دست کم به این دلیل که مشکلات همراه با آن سیستم که بحران دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را پدید آورد این بار با شدت بیشتری باز می‌گردد، اینگونه تغییر تند جهت‌گیری جامعه احتمالاً موفق نمی‌شود. چنین حرکتی احتمالاً در بازتولید آن نظام باثباتی که مردم از دوران برژنف به خاطر دارند، ناکام می‌ماند.

کنترل کاملاً دولتی: بانکداری (۵۲ درصد)، صنایع سنگین (۷۹ درصد) و رادیو و تلویزیون (۵۳ درصد). تولید کالاهای مصرفی: توسط دولت (۲۵ درصد) و یا مشترکاً به وسیله دو بخش دولتی و خصوصی (۵۳ درصد). تنها فعالیت اقتصادی که اکثریت می‌خواست صرفاً به شکل خصوصی اداره شود کشاورزی بود (۷۵ درصد). حتی کنترل صرفاً خصوصی رستوران‌ها را تنها ۴۲ درصد مطلوب می‌شمردند.^{۱۲}

روشن است که حرکت به سمت سرمایه‌داری، پاسخ به فشار مردمی برای حرکت در آن جهت نیست و با وجود مخالفت مردمی، پیش می‌رود. یکی از نمایندگان پارلمان روسیه که قبلاً از حامیان یلتسین بوده است در نوامبر سال ۱۹۹۱ به نویسنده این مقاله گفت که حدود ۷۰ درصد از نمایندگان پارلمان روسیه مخالف برنامه‌های اقتصادی دولت یلتسین بوده‌اند. این نماینده گفت که اکثریت پارلمان، برخلاف اعتقادات خود، به سبب فشار و تهدیدهای شدید از جانب یلتسین، که از جایگاه خود به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم روسیه برای ترساندن آنان استفاده می‌کرد، به برنامه یلتسین رأی دادند.

چشم‌انداز گذار موفقیت‌آمیز به سرمایه‌داری

آیا احتمال آن می‌رود که برنامه تحول سریع اقتصاد روسیه به سرمایه‌داری در عمل به هدف خود دست یابد؟ هیچ‌گونه سابقه تاریخی از تکمیل چنین فرایندی در کشوری که دارای نظام سوسیالیسم دولتی باشد وجود ندارد. تنها موردی که واضح به نظر می‌رسد این است که این گذار در جمهوری دموکراتیک آلمان سابق - که به سادگی جذب همسایه قدرتمند سرمایه‌داری‌اش شده صورت گرفته است. موانع عمده‌ای بر سر راه خصوصی کردن اقتصاد در روسیه وجود دارد. هیچ طبقه ثروتمندی با منابع کافی برای خرید مؤسسات با قیمتی مناسب وجود ندارد. فروش بخش عمده‌ای از صنایع به علاقمندان خارجی با توجه به احیای مجدد ناسیونالیسم به نظر نامحتمل می‌رسد. هم‌اکنون یک فرایند «شدید» خصوصی‌سازی در جریان است، که در آن، مدیران مؤسسات، دیگر کارمندان عالی رتبه و عاملان اقتصاد سایه‌ای به نحوی غیر منطقی به منظور استفاده شخصی خود بر دارایی‌های عمومی چنگ می‌اندازند. در حالی که برخی حامیان دولت یلتسین عملاً از این فرایند به عنوان یک «ضرورت تأسفات‌انگیز» دفاع می‌کنند، این فرایند انباشت اولیه، انتقاد تندی را در رسانه‌های روسیه ایجاد کرده است و احتمالاً در مورد بخش اعظم مؤسسات دولتی امکان‌پذیر نمی‌شود.

اما بزرگ‌ترین مانع در برابر گذار به سرمایه‌داری اثری است که هر گذار سریعی بر اکثریت مردم می‌گذارد و یک واکنش سیاسی است که احتمالاً در پی خواهد آورد. در دوم ژانویه ۱۹۹۲ دولت یلتسین به عنوان نخستین گام در جهت سرمایه‌داری، بیش‌تر قیمت‌ها را آزاد کرد. اغلب تحلیل‌گرانی که با ایدئولوژی بازار آزاد بنیابی خود را از دست نداده‌اند پیش‌بینی کردند که آزاد کردن قیمت‌ها در اقتصاد روسیه، با کمبود حاد کالاهای تورم‌عظیم روبل که توسط بخش‌هایی از مردم نگه‌داری می‌شود، به بحران سریعی می‌انجامد که اکثریت مردم را به تیره‌روزی می‌کشاند و در عین حال، همزمان با آن کسانی را که وضعیت خوبی دارند، مانند سوداگران کالاهای کمیاب و صاحبان کسب و کارهای خصوصی، ثروتمند می‌کند.

این درست همان چیزی است که از دوم ژانویه رخ داده است. تا پایان فوریه، بهای کالاهای مصرفی با نرخ بین ۳/۵ تا ۷ برابر رشد کرد، در حالی که حداقل دستمزد و مستمری تنها دو برابر شد. برآورد شده است که ۸۵-۹۰ درصد مردم به ناگهان زیر خط رسمی فقر قرار گرفته‌اند.^{۱۳}

یک متخصص کار در روسیه برآورد کرد که از فوریه ۱۹۹۱ تا فوریه ۱۹۹۲ میانگین دستمزدهای واقعی به یک ششم ارزش قبلی‌اش سقوط کرده است.^{۱۴} گزارش می‌شود که مردم در مسکو ۶۵۷۰ درصد از درآمد خود را صرف مواد غذایی می‌کنند، و عده‌ای تنها به آن سبب زنده‌اند که به خاطر پیش‌بینی آزاد شدن قیمت‌ها دارای ذخایری از سیب‌زمینی و دیگر کالاهای ضروری بوده‌اند.

مدافعان این روش «شوک درمانی» ادعا کردند که آزاد کردن قیمت‌ها به

۱) طبق برآوردهای «سیا»، تولید ناخالص داخلی واقعی اتحاد شوروی در دوره ۶۵-۱۹۶۱ با نرخ ۵/۰، در دوره ۷۰-۱۹۶۶ با نرخ ۳/۰، در دوره ۷۵-۱۹۷۱ با نرخ ۲/۳، در دوره ۸۰-۱۹۷۶ با نرخ ۲/۳، و در دوره ۸۵-۱۹۸۱ با نرخ ۲/۰ درصد رشد پیدا کرد:

ED Hewit, *Reforming the Soviet Economy: Equality versus Efficiency*, Washington, D.C.: The Brookings Institution, 1988, p. 52.

2) Michail Gorbachev, *Perestroika: New Thinking for Our Country and the World* (New York: Harper and Row, 1987).

۳) همان، ص ۳۲.

۴) همان، ص ۱۸.

۵) همان، ص ۷۲.

۶) همان، ص ۶۹.

۷) ماخذ من فردویر Fred Weir روزنامه نگار کانادایی در مصاحبه‌ای در دوم اوت است. ویرشش سال در مسکو زندگی کرده است، با یک شهروند روسی ازدواج کرده است، و دختر بزرگ پرژنف را می‌شناسد.

8) Economic Report of the president, 1991, Table B-110, p. 411, and 1992, Table B-108, p. 421.

۹) فروپاشی نهایی اتحاد شوروی در پائیز ۱۹۹۱ تا حد زیادی ناشی از حرکت یلتسین به سمت قدرت است. ارتباط اقتصادی نزدیک بین جمهوری‌ها انگیزه محکمی برای ماندن در اتحاد ایجاد کرده بود، و در ژوئیه ۱۹۹۱ گورباچف اغلب جمهوری‌های شوروی را متقاعد به امضای یک پیمان اتحاد جدید کرده بود. با وجود این، بعد از شکست کودتا، یلتسین در روسیه به قدرت رسید، ولی پایه‌های حمایتی‌ای خارج از روسیه بود تا به جای گورباچف در این اتحاد قرار گیرد. بنابراین، یلتسین مرگ اتحاد [شوروی] را اعلام کرد، و برای تضمین نتیجه، به ناگهان ترتیب یک «بازار مشترک» را با دو جمهوری اسلاو دیگر، بیلوروسی و اوکراین، داد. این بر فروپاشی اتحاد [شوروی] مهر تأیید زد.

10) The Pulse of Europe: A Survey of political and Social Values and Attitudes (Times Mirror Center for the people and the press, 1991), p. 50.

۱۱) ۱۴ درصد از کل پاسخ دهندگان در برابر این سؤال هیچ نظری را ابراز نکردند. اگر پاسخ‌ها نسبت به همه پاسخ دهندگان، از جمله کسانی که هیچ نظری نداده‌اند، محاسبه شود، آن‌گاه، ۱۰ درصد «یک جامعه‌ی سوسیالیستی را در همان چارچوبی که در گذشته داشته‌اند»، ۳۶ درصد «نوع دموکراتیک‌تری از سوسیالیسم»، و ۲۳ درصد «شکل تعدیل شده‌ای از سرمایه‌داری مانند آن‌چه در سوئد یافت می‌شود» و ۱۷ درصد «شکل بازار آزاد سرمایه‌داری را همان‌طور که در امریکا یا آلمان یافت می‌شود» مطلوب شمردند (همان، ص، ۵۰).

12) Ibid., pp. 88-90.

۱۳) یوری ولکوف Yuri E. Volkov رییس بخش جامعه‌شناسی آکادمی کار و روابط اجتماعی مسکو در نشست در دانشگاه هوفسترا Hofstra در سیزدهم مارس ۱۹۹۲.

۱۴) بوریس ای. راکتسکی Boris V. Raktski مدیر انستیتوی مطالعات اشتغال مسکو در نشست در دانشگاه هوفسترا در سیزدهم مارس ۱۹۹۲.

۱۵) تجربه‌ی لهستان در این جا حاضر است. رای‌گیری‌ها نشان می‌دهد مردم لهستان که در مقایسه با سایر کشورهای اروپای شرقی تمایل بیشتری به سرمایه‌داری داشتند، و در واقع تمایل شان از مردم بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری نیز بیشتر است. اما در انتخابات اکتبر ۱۹۹۱، پس از دو سال شوک درمانی، و تورم و بیکاری و کاهش تولید ناشی از آن، رای‌گیران لهستانی با رای اکثریت قابل توجهی از رای‌دهندگان لهستانی به احزابی که خواهان تغییر سیاست‌های اقتصادی بودند رویکرد شوک درمانی را رد کردند.

۱۶) اتحاد شوروی سابق در توسعه بسیاری از صنایع از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته موفق بود، از جمله در صنایع هوایی، فلزات، مواد تجهیزات الکترونیکی، شیمیایی، فضای، باتری‌های سوختی، و ماشین‌آلات صنعتی.

بدیل دوم، می‌تواند انتقال به وضع گذار تدریجی و طولانی به سرمایه‌داری باشد. روسیه دارای مردمی با تحصیلات بالا، شمار زیادی دانشمند، مهندس، تکنیسین و کارگران ماهر با ویژگی‌های مناسب است. رویکرد متفاوتی نسبت به بازار جهانی از آنچه هواداران شوک درمانی در نظر دارند، در یک یا دو دهه، می‌تواند باعث شود روسیه با بهره‌گیری از مزیت جمعیت با تحصیلات و مهارت‌های بالا، با وضع بسیار مساعدتری وارد بازار جهانی شود. اگر روسیه بتواند، در پس موانع تجاری و سرمایه‌گذاری، به نحو موفقیت‌آمیزی ساختار اقتصادی‌اش را اصلاح کند و عملکرد بخش‌های اقتصادی از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته خود را بهبود بخشد، این استراتژی بلندمدت احتمالاً به خوبی موفق می‌شود.

بر پایه‌ی این استراتژی، یک دولت قدرتمند، در عین حال که به تدریج نیروهای رقابت و بازار را در اقتصاد اعمال می‌کند، حد بالایی از برنامه‌ریزی، مالکیت عمومی و کنترل بر تجارت خارجی را حفظ خواهد کرد. دولت بر نوسازی صنایع متمرکز می‌شود تا آن را آماده ورود به بازارهای جهانی کند. همچنان که اقتصاد با نیروهای بازار تعدیل می‌شود و تکنولوژی‌های جدید را جذب می‌کند، مؤسسات قدرتمند به صورت خصوصی درمی‌آیند و از شدت برنامه‌ریزی کاسته می‌شود. به نظر می‌رسد که این بدیل امکان معقولانه‌ای برای موفقیت اقتصادی داشته باشد، اما مستلزم تغییرات عمده سازمانی و نوسازی نهادهای سیاسی و مؤسسات، هر دو، و همچنین، استقرار نظم کاری سخت‌تری است نسبت به آن چه طبقه کارگر روسیه به آن خو گرفته است.

بدیل سوم، بازگشت به کوشش برای ساختن سوسیالیسم دموکراتیک است. این به مفهوم دموکراتیک کردن نهادهای سیاسی و اقتصادی، کوشش برای یافتن آمیزه معقولی از برنامه‌ریزی دموکراتیک و نیروهای بازار، و آمیزه‌ای از مالکیت عمومی و مالکیت کارکنان بر مؤسسات عمده است. هواداران این سمت‌گیری در تحولات باید با تصویر بدی که اصطلاح «سوسیالیسم»، به خاطر همراهی آن با بدترین ویژگی‌های سوسیالیسم دولتی، در میان بسیاری از افراد در روسیه دارد مقابله کنند. سوسیالیست‌ها همچنین باید به مبارزه با این ادعا برخیزند که چون سوسیالیسم، از هر نوع، از لحاظ اقتصادی غیر قابل اتکاء است، کوشش قبلی برای ساخت سوسیالیسم دموکراتیک را باید رها کرد.

تحولات اخیر شوروی به هیچ‌وجه دلیل آن نیست که سوسیالیسم دموکراتیک غیر قابل اتکاء است. اتحاد جماهیر شوروی به مدت پنج سال کوشش برای تبدیل سوسیالیسم دولتی به سوسیالیسم دموکراتیک را تجربه کرد. این تجربه نشان داد که دشواری زیادی در تحول از بالا در نظام غیر دموکراتیک و مبتنی بر سلسله مراتب سوسیالیسم دولتی، که در آن طبقه کارگر برای چند نسل از جنبش ایستاده است، وجود دارد. در حالی که در آن پنج سال گام‌های کوچکی برای دموکراتیک کردن زندگی اقتصادی برداشته شد، در دوران پرسترویکا نظام کهنه اقتصادی اساساً حفظ شد. حرکت از رفم سوسیالیستی به گذار به سرمایه‌داری به این دلیل رخ نداد که فهمیدند سوسیالیسم دموکراتیک غیر قابل اتکاء است، بلکه به آن خاطر رخ داد که وقتی ساختار سیاسی غیر دموکراتیک و مبتنی بر سلسله مراتب سوسیالیسم دولتی برای یک رفم جدی باز شد، به زودی ائتلاف حاکم جدیدی را تحت رهبری نخبگان سابق پدید آورد که سرمایه‌داری را ترجیح می‌دادند. از آن جا که نه در روسیه و نه در جای دیگر، در مقیاس وسیعی برای ساخت سوسیالیسم دموکراتیک کوشش نشده، تاریخ هنوز درباره امکان حیات آن داوری نکرده است.

اگر شواهد آن رای‌گیری قابل اتکاء باشد، به نظر می‌رسد که پایه‌های حمایتی وسیعی از سوسیالیسم دموکراتیک در روسیه وجود دارد. اکنون رهبری سیاسی پشتیبان این جهت‌گیری در تحولات، بسیار ضعیف است. با وجود این اگر چه سیاسی در روسیه قادر به رهبری و سازماندهی مؤثر شود و اگر بتواند پایه‌های حمایتی بالقوه و وسیع طبقه کارگر از سوسیالیسم دموکراتیک را بسیج کند، آن‌گاه طی دهه آینده یک مدعی واقعی قدرت در روسیه خواهد بود. با توجه به ناتوانی روش شوک درمانی برای گذار به سرمایه‌داری، در آینده ممکن است در روسیه شاهد مبارزه بین آنانی که گذار تدریجی به سرمایه‌داری را مطلوب می‌دانند و کسانی که سوسیالیسم دموکراتیک را مطلوب می‌شمارند باشیم، مبارزه‌ای که نتیجه آن به این زودی تعیین نمی‌شود.